

قدرت ایمان

¹⁸ بامدادان چون به شهر مراجعت می‌کرد، گرسنه شد.¹⁹ و در کناره راه یک درخت انجیر دیده، نزد آن آمد و جز برگ بر آن هیچ نیافت. پس آن را گفت: از این به بعد میوه تا به ابد بر تو نشود! که در ساعت درخت انجیر خشکید.²⁰ چون شاگردانش این را دیدند، متعجب شده، گفتند: چه بسیار زود درخت انجیر خشک شده است؟²¹ عیسی در جواب ایشان گفت: هرآینه به شما می‌گویم، اگر ایمان می‌داشتید و شک نمی‌نمودید، نه همین را که به درخت انجیر شد می‌کردید، بلکه هرگاه بدین کوه می‌گفتید، منتقل شده به دریا افکنده شو چنین می‌شد.²² و هر آنچه با ایمان به دعا طلب کنید، خواهید یافت.

اقتدار عیسی

²³ و چون به معبد درآمده، تعلیم می‌داد، رؤسای کهنه و مشایخ قوم نزد او آمده، گفتند: به چه قدرت این اعمال را می‌نمایی و کیست که این قدرت را به تو داده است؟²⁴ عیسی در جواب ایشان گفت: من نیز از شما سخنی می‌پرسم. اگر آن را به من گوید، من هم به شما گویم که این اعمال را به چه قدرت می‌نمایم.²⁵ تعمید یحیی از کجا بود؟ از آسمان یا از انسان؟ ایشان با خود تفکر کرده، گفتند که اگر گویم از آسمان بود، هرآینه گوید پس چرا به وی ایمان نیاوردید،²⁶ و اگر گویم از انسان بود، از مردم می‌ترسیم زیرا همه یحیی را نبی می‌دانند.²⁷ پس در جواب عیسی گفتند: نمی‌دانیم. بدیشان گفت: من هم شما را نمی‌گویم که به چه قدرت این کارها را می‌کنم.

مَثَل دو پسر

²⁸ لیکن چه گمان دارید؟ شخصی را دو پسر بود. نزد نخستین آمده، گفت: ای فرزند، امروز به تاکستان من رفته، به کار مشغول شو.²⁹ در جواب گفت: نخواهم رفت. اما بعد پشیمان گشته، برفت.³⁰ و به دومین نیز همچنین گفت. او در جواب گفت: ای آقا، من می‌روم. ولی نرفت.³¹ کدام یک از این دو خواهش پدر را بجا آورد؟ گفتند: اولی. عیسی بدیشان گفت: هرآینه به شما می‌گویم، که باجگیران و فاحشه‌ها قبل از شما

ورود مظفرانه عیسی به اورشلیم

¹ و چون نزدیک به اورشلیم رسیده، وارد بیت فاجی نزد کوه زیتون شدند. آنگاه عیسی دو نفر از شاگردان خود را فرستاده،² بدیشان گفت: در این قریه‌ای که پیش روی شما است بروید و در آنجا، الاغی با کره‌اش بسته خواهید یافت. آنها را باز کرده، نزد من آورید.³ و هرگاه کسی به شما سخنی گوید، بگویید: خداوند بدین‌ها احتیاج دارد که فی‌الغور آنها را خواهد فرستاد.⁴ و این همه واقع شد تا سخنی که نبی گفته است تمام شود.⁵ که دختر صهیون را گوید: اینک، پادشاه تو نزد تو می‌آید با فروتنی و سواره بر حمار و بر کَرَّة الاغ.⁶ پس شاگردان رفته، آنچه عیسی بدیشان امر فرمود، به عمل آوردند⁷ و الاغ را با کَرَّة آورده، رخت خود را بر آنها انداختند و او بر آنها سوار شد.⁸ و گروهی بسیار، رختهای خود را در راه گسترانیدند و جمعی از درختان شاخه‌ها بریده، در راه می‌گستراندند.⁹ و جمعی از پیش و پس او رفته، فریادکنان می‌گفتند: هوشیاعنا پسر داودا، مبارک باد کسی که به اسم خداوند می‌آید. هوشیاعنا در اعلیٰ علیین.¹⁰ و چون وارد اورشلیم شد، تمام شهر به آشوب آمده، می‌گفتند: این کیست؟¹¹ آن گروه گفتند: این است عیسی نبی از ناصره جلیل.

عیسی در معبد اورشلیم

¹² پس عیسی داخل معبد خدا گشته، جمیع کسانی را که در معبد خرید و فروش می‌کردند بیرون نمود و تختهای صرافان و کرسیهای کبوترفروشان را واژگون ساخت.¹³ و ایشان را گفت: مکتوب، است که خانه من خانه دعا نامیده می‌شود. لیکن شما مغاره دزدان ساخته‌اید.¹⁴ و کوران و شلان در معبد، نزد او آمدند و ایشان را شفا بخشید.¹⁵ اما رؤسای کهنه و کاتبان چون عجایی که از او صادر می‌گشت و کودکان را که در معبد فریاد برآورده، هوشیاعنا پسر داودا می‌گفتند دیدند، غضبناک گشته،¹⁶ به وی گفتند: نمی‌شنوی آنچه اینها می‌گویند؟ عیسی بدیشان گفت: بلی، مگر نخوانده‌اید: این که از دهان کودکان و شیرخوارگان حمد را مهیا ساختی؟¹⁷ پس ایشان را واگذارده، از شهر بسوی بیتعنیا رفته، در آنجا شب را بسر برد.

داخل ملکوت خدا می‌گردند،³² زانرو که یحیی از راه عدالت نزد شما آمد و بدو ایمان نیاوردید، اما باجگیران و فاحشه‌ها بدو ایمان آوردند و شما چون دیدید، آخر هم پشیمان نشدید تا بدو ایمان آورید.

مَثَل باغبانان شریر

³³ و مَثَلی دیگر بشنوید: صاحب خانه‌ای بود که تاکستانی عَرس نموده، خطیرهای گردش کشید و چَرخُشتی در آن کند و برجی بنا نمود. پس آن را به دهقانان سپرده، عازم سفر شد.³⁴ و چون موسم میوه نزدیک شد، غلامان خود را نزد دهقانان فرستاد تا میوه‌های او را بردارند.³⁵ اما دهقانان غلامانش را گرفته، بعضی را زدند و بعضی را کُشتند و بعضی را سنگسار نمودند.³⁶ باز غلامان دیگر، بیشتر از اوّلین فرستاده، بدیشان نیز به همانطور سلوک نمودند.³⁷ بالاخره پسر خود را نزد ایشان فرستاده، گفت: پسر مرا حرمّت خواهند داشت.³⁸ اما دهقانان چون پسر را دیدند با خود گفتند:

این وارث است. بیایید او را بکشیم و میراثش را ببریم.³⁹ آنگاه او را گرفته، بیرون تاکستان افکنده، کشتند.⁴⁰ پس چون مالک تاکستان آید، به آن دهقانان چه خواهد کرد؟⁴¹ گفتند: البته آن بدکاران را به سختی هلاک خواهد کرد و باغ را به باغبانان دیگر خواهد سپرد که میوه‌هایش را در موسم بدو دهند.⁴² عیسی بدیشان گفت: مگر در کتب هرگز نخوانده‌اید این که: سنگی را که معمارانش ردّ نمودند، همان سر زاویه شده است. این از جانب خداوند آمد و در نظر ما عجیب است.⁴³ از این جهت شما را می‌گویم که: ملکوت خدا از شما گرفته شده، به امتی که میوه‌هایش را بیاورند، عطا خواهد شد.⁴⁴ و هر که بر آن سنگ افتد، منکسر شود و اگر آن بر کسی افتد، نرمش سازد.⁴⁵ و چون رؤسای کهنه و فریسیان مثل‌هایش را شنیدند، دریافتند که درباره‌ی ایشان می‌گوید.⁴⁶ و چون خواستند او را گرفتار کنند، از مردم ترسیدند زیرا که او را نبی می‌دانستند.